

از سلطنت‌طلبی تا پادشاهی پارلمانی (۲) ب. بی‌نیاز (داریوش)

مبانی نظری

این بخش به موضوع «ایرانیت» می‌پردازد. در **بخش پیش** گفته شد که یکی از علل اصلی تأکید ما بر پادشاهی پارلمانی، از یک سو، پیوند گذشته با آینده (مدرنیسم) است و از سوی دیگر، انتقال قدرت سیاسی به پارلمان و قدرت اجرایی به حکومت (Government/Regierung) برآمده از پارلمان است. ابتدا برای پرهیز از هر گونه بدفهمی لازم است به یکی دو نکته گنگ و پرمناقشه پرداخته شود: منظور از ایرانی / آریایی چیست؟ و آیا ایرانیت به معنی باستان‌گرایی است یا مفهومی بسیار فراتر از آن می‌باشد.

در ادبیات سیاسی عامیانه، چه در غرب سده بیستم و چه در بخش‌هایی از مردم عامه کنونی ایران، مفهوم «آریایی» به معنای **نژادی** درک می‌شود. آریایی یا ایرانی ربطی به نژاد ندارد. این دو مفهوم همسان، از نظر علمی (علم زبان‌شناسی) به یک **خانواده زبانی** گفته می‌شود.^۱ زبان‌های ایرانی یا آریایی یک خانواده بسیار بزرگ از اقوام ایرانی را در برمی‌گیرد که شامل ده‌ها زبان و سدها گویش است. بخشی از این زبان‌ها از میان رفته و بخشی دیگر از آن باقی مانده‌اند. زبان‌های آریایی/ایرانی عبارت هستند از: پارتی، پارسیک، کردی، بلوچی، پشتو، سکایی، خوارزمی، یزغلامی، آسی، سُغدی، سُغنی، فارسی میانه تُرفانی، وخی، گیلکی، لکی، اچمی، پراچی، یغابی و

نخستین کسی که تخم لُق «آریایی به مثابه نژاد» را در دهان عامه‌پسندان گذاشت یک سیاست‌مدار خاورشناس فرانسوی به نام جوزف آرتور دو گوینیو (Joseph Arthur de Gobineau / 1816-1882) بود. نازی‌های آلمان بر اساس نوشته‌های این فرد، نظریه نژادی خود را استوار ساختند. امروز برای هر کس که اندکی با این موضوع آشناست می‌داند اساساً چیزی به نام نژاد آریایی [یا کلاً نژاد] وجود ندارد. نژاد یک مفهوم **بیولوژیک** است. ما در جهان فقط یک نژاد داریم و آن هم «انسان» است. هیچ انسان ناب نژادی در جهان وجود ندارد (حتا در میان منزوی‌ترین قبایل در آفریقا و آمریکای لاتین). برآستی تبار «من» در طی ۲۰ نسل گذشته چند نفر بوده است؟ نزدیک یک میلیون و پنجاه نفر! (۲ به توان n [تعداد نسل‌ها]) یعنی ۱۰۴۸۵۷۶ انسان با هم زاد و ولد کردند تا «من» کنونی هستی یافتم؛ و این شمار بسیار بزرگ از تبار «من»، آمیزه‌ای است از هزاران انسان متنوع که ما نمی‌شناسیم. بنابراین زمانی که از «ایرانیت» سخن می‌گوییم ربطی به مفهوم غیرعلمی «نژاد» ندارد بلکه منظور یک مجموعه اشتراکات زبانی، فرهنگی و سیاسی است. با این وجود، باید از واژه «آریایی» که توسط **غربی‌ها** با نژاد گره زده شد، شدیداً پرهیز کرد. استفاده از این واژه، تداعی‌کننده معنی نژادی است و بار نژادپرستی-فاشیستی دارد.

ولی ایرانیت تنها در برگیرنده اقوامی که به زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند نیست، بلکه اقوام **عرب** و اقوام **ترک** که سده‌ها در قلمرو ایران زندگی می‌کنند را نیز در برمی‌گیرد.

ما در درازنای تاریخ خود همواره با عرب‌ها بویژه عرب‌های سریانی^۲ زندگی می‌کردیم. پادشاهی لخمیان که پایتخت آن حیره در جنوب عراق امروز قرار داشت، پاسدار مرزهای ایران در برابر تهاجم قبایل دیگر بودند. ارتباط فرهنگی ایرانیان بویژه دربار پادشاهان ایران با عرب‌های مسیحی بسیار ژرف بود. حتا یزدگرد اول، فرزندش بهرام (که بعدها به بهرام گور شهرت یافت) را برای نجات از دست رقبای درون درباری به پادشاهی لخمیان سپرد و او حدود ۲۰ سال در میان عرب‌های لخمی زندگی کرد و به اصطلاح دست پرده آن‌ها بود. و همان‌ها نیز بودند که توانستند پس از مرگ یزدگرد اول او را به قدرت برسانند. برخلاف داستان‌های دروغین، عرب‌های مسیحی (نستوری) از فرهنگ بسیار غنی برخوردار بودند و تأثیرات بسزایی بر فرهنگ ایرانیان گذاشتند. به عبارتی، عرب‌ها نزدیک به **دو هزار سال** با دیگر اقوام ایرانی همزیستی داشته‌اند.

همین نیز برای اقوام **ترک** صادق است. این یک فکت غیرقابل انکار است که قدمت زندگی مشترک اقوام ترک با اقوام ایرانی بسیار بیشتر از قدمت زندگی آن‌ها در امپراتوری عثمانی و ترکیه امروزی است. از سوی دیگر باید تأکید کرد که ترک‌های ایرانی دست کم ۹۰۰ سال بر ایران حکومت کردند. آمیزش فرهنگی-سیاسی ترک‌ها با ایرانیان بسیار فراتر از چیزی است که ما به چشم می‌بینیم. ترک‌ها، بسیاری از واژه‌های کهن ایرانی (پارتی و فارسی میانه) را حفظ

^۱ برای آگاهی بیشتر به منبع زیر رجوع کنید:

Josef Wiesehöfer: *Zur Geschichte der Begriffe „Arier“ und „arisch“ in der deutschen Sprachwissenschaft und Althistorie des 19. und der ersten Hälfte des 20. Jahrhunderts*. In: Heleen Sancisi-Weerdenburg, Jan Willem Drijvers: *The Roots of European Tradition (= Achaemenid History. Band 5)*. Proceedings of the 1987 Groningen Achaemenid History Workshop. Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden 1990, S. 149-167

^۲ اکثر عرب‌های ساکن ایران باستان که در جنوب عراق کنونی می‌زیستند مسیحی نستوری (دوفیزیت) بودند. زبان نوشتاری آن‌ها به دلیل مسیحی بودنشان سریانی-آرامی بود. زبان سُرّیانی که با نام‌های آرامی سریانی یا سریانی کلاسیک نیز شناخته می‌شود، یکی از گویش‌های زبان آرامی است. نخستین نشانه‌های استفاده از این زبان در اوایل سده یکم میلادی در شهر اِدسا دیده شده‌است. سریانی در طول سده چهارم تا هشتم میلادی، یکی از زبان‌های مهم ادبی در خاورمیانه بوده‌است و آثار گوناگونی به این زبان وجود دارد. در واقع، ادبیات سریانی حدود ۹۰٪ از ادبیات آرامی را تشکیل می‌دهد. سریانی در گذشته در بخش‌های وسیعی از خاور نزدیک و آناتولی و همچنین در سرزمین بحرین تکلم می‌شده است.

کرده‌اند، واژه‌هایی که امروزه خود ایرانیان فارس‌زبان نمی‌دانند ولی ترک‌ها هنوز از آن‌ها استفاده می‌کنند. پس شگفت‌انگیز نیست که به قول برخی تاریخ‌دانان، سلجوقیان بویژه سلجوقیان روم بر «ایرانیّت» خود تأکید داشتند. از این رو، ایرانیّت محدود به اقوام ایرانی‌زبان نیست بلکه بسیار فراتر از آن می‌رود. از سوی دیگر، ایرانیّت به معنی «**باستان‌گرایی**» هم نیست و کسانی که این دو را با هم معادل قرار می‌دهند تقریباً همان خطایی را تکرار می‌کنند که «دو گوبینو» در خصوص نژاد آریایی انجام داده بود.

ایرانیّت مانند یک رود بزرگ است که بیش از ۲۵۰۰ سال آغاز شده است و هنوز ادامه دارد. این رودخانه سیال و پویا، دوره‌ها و فراز و نشیب‌های فراوانی را تجربه کرده است. اگر ما – البته برای سادگی – آغاز این ایرانیّت را هخامنشیان و انتهای آن را جمهوری اسلامی بدانیم، باید **تمامی** این مسیر را جزو ایرانیّت به شمار بیاوریم. کاهش ایرانیّت به پایان ساسانیان و پذیرفتن دولت‌های کوچک و بزرگی که علیه سلطه عرب‌ها بودند، خودفریبی محض است. با تاریخ و هویت تاریخی نمی‌توان گزینه‌ای رفتار کرد. از این رو، به نظر ما – که می‌توانیم در بحث‌های کارشناسانه از آن دفاع کنیم – شکل‌گیری **اسلام** (در معنای عام خود)^۳ و بسیاری دیگر از ادیان و مذاهب پیشین و پسین مانند زرتشتی، یهودیت، مسیحیت، صائبی (مندائیان)، آشوری، شاخه‌های گوناگون صوفی، تشیع، شیعه امامیه و بهائیت در ایران، اجزائی از ایرانیّت ما به شمار می‌روند.^۴ امروزه بخشی از روشنفکران ما به دلایل سیاسی تلاش می‌کنند که با تأکید بر باستان‌گرایی این بخش دینی از تاریخ ایران را حذف نمایند. این گرایش، البته با توجه به رفتار دینی-سیاسی حاکمان کنونی که باعث دین‌زدگی در میان ایرانیان شده است، قابل درک است، ولی نگرشی نادرست و غیرعلمی است.

شکل‌گیری اسلام در ایران، هیچ‌گاه به معنی بُرش قاطع در تاریخ ایران نبود (یعنی تاریخ دوباره از صفر آغاز نشد!). اساساً بدون نخبگان و فرهیختگان ایرانی، شاید دینی به نام اسلام شکل نمی‌گرفت. از این رو، تلاش‌ها برای حذف ارادی-مکانیکی اسلام یا هر دین دیگری که در تار و پود فرهنگ تاریخی ایران تنیده شده است ناممکن است.

تداوم و پیوستگی تاریخی

تداوم و پیوستگی تاریخی از اجزاء گوناگونی تشکیل می‌شود که در زیر به شکلی اشاره‌وار به آن‌ها می‌پردازم. تداوم زبانی، تداوم فرهنگی و تداوم سیاسی.

تداوم و پیوستگی زبانی

تقریباً همه کارشناسان حوزه‌های فرهنگ و جامعه‌شناسی بر این نکته هم‌نظرند که تداوم **زبان فارسی** در درازنای تاریخ ایران، پایه پاسداری از ایرانیّت بوده است. زبان فارسی در عین حال، پیوستگاه فرهنگ ایران باستان و باستان متأخر با ایران دوران اسلامی نیز بوده است. زبان فارسی، زبان یک قوم معین، مثلاً قوم «فارس»^۵، در ایران نبوده و نیست. هیچ قومی در ایران به این زبان سخن نمی‌گفت. بسیاری از زبان‌شناسان بر این نظرند که زبان فارسی یک زبان «برساخته» یا به اصطلاح یک زبان همگانی / مراوده (Lingua franca) بوده که تکیه‌گاه اصلی‌اش بر زبان‌های ایرانی و غیرایرانی ساکن این جغرافیا قرار دارد. ولی این، موضوع اکنون ما نیست و بهتر است وارد آن نشویم. زبان فارسی همیشه توسط پادشاهان و حاکمان غیرایرانی نیز به عنوان زبان مراوده، بدون هر گونه تعصب و کورباوری، پذیرفته شده بود. حدود ۹۰۰ سال که پادشاهان ایرانی ترک‌زبان بر ایران حکومت می‌کردند، این زبان، زبان مراوده و همگانی آن‌ها بود و با آمدن رضاشاه بزرگ به زبان همگانی تبدیل نشد!

با نگاهی به «تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام»^۶ و ادبیات پس از شکل‌گیری اسلام در ایران، متوجه می‌شویم که چگونه فرهنگ سیاسی و دینی ایرانیان در جلوه‌های گوناگونی وارد ادبیات دوران اسلامی ایران شده است. از کتیبه‌ها تا سکه‌ها و مَهرها تا نوشته‌های کوتاه و بلند دینی و پندآمیز در عصر اشکانیان و ساسانیان و بازتاب عصاره و گوهر آن‌ها در شاهنامه‌ها، خدای‌نامه‌ها و سرانجام در اثر حماسی و جاودانه شاهنامه فردوسی، همه نشانگر تلاطم‌های یک رودخانه سُرگ تاریخی‌ست که در قلمرو ایران جاری بوده است.

شاید هیچ زبانی در جهان یافت نشود (اگر هم وجود داشته باشد من نمی‌شناسم) که خواننده امروزی بتواند متون هزار سال پیش آن را به راحتی امروزی ما ایرانیان بخواند و بفهمد.

باری، زبان فارسی که زبان همگانی ساکنان قلمرو ایران است دامنه‌ای بس گسترده دارد، چه در جلوه‌های ادبی‌اش و چه در جلوه‌های درون‌مایگی‌اش. ولی این به معنی آن نیست که زبان فارسی راه بی‌درد و رنجی را پشت سر نهاده است. این زبان نیز بنا به دلایل سیاسی و دینی، متحمل شکست‌های متعددی نیز شده است که ما در اصطلاح به آن عسرت و فترت زبان فارسی نیز می‌گوییم. با این حال، زبان فارسی مانند ققنوسی است که توانسته سربزنگاه دوباره به پرواز در آید، و چنین نیز شده است.

^۳ اسلام و تاریخ آن را نباید تا سطح «شیعه امامیه» که بر ایران حاکم است کاهش داد. شیعه امامیه که اکنون در ایران هستی دارد، با آغاز صفویه و فراخوان شاه اسماعیل آغاز شد. در آن زمان، بیش از ۷۰ درصد ایرانیان سنی حنفی بودند و مابقی ادیان دیگر. شیعه امامیه، شیعه لبنانی [جبل عامل] است که در دل امپراتوری عثمانی شکل گرفته بود و از دو مشخصه برخوردار بود: سنتی‌ستیزی و یهودستیزی. برای آگاهی بیشتر به «از محقق کرکی تا خمینی» رجوع کنید. (<https://www.kandokav.net/?p=623>)

^۴ دوستان و همکاران گرامی‌ام، آرمن ننگرودی و محسن بنایی در حوزه شکل‌گیری اسلام و ادیان دیگر پژوهش‌های فراوانی انجام داده‌اند که می‌توانید فرآورده‌های پژوهشی آن‌ها را از سایت کندوکاو (<https://www.kandokav.net>) رایگان دانلود کنید.

^۵ ما قومی به نام قوم فارس نداشتیم و نداریم. استان فارس (با مرکزیت شیراز) از زبان‌های گوناگون تشکیل می‌شد. مردم فیروزآباد در گذشته‌های دور به گویش‌های «پارسیک» سخن می‌گفتند. ولی پارسیک نسبت به کردی یا بلوچی به فارسی امروز بسیار دورتر است.

^۶ زنده یاد دکتر احمد تفضلی کتابی با همین عنوان دارد که دکتر ژاله آموزگار آن را ویراستاری و منتشر کرده است.

ولی یکی از بزرگ‌ترین خدمات زبان فارسی به قلمرو ایران، این بوده که توانسته جای خالی شکست‌های نظامی و سیاسی ایرانیان را پر نماید. **عرفان ایرانی** با تمامی نقدهایی که از منظر امروزی بدان می‌شود، یکی از ستون‌ها نگه‌دارنده **روان اجتماعی** ایرانیان در دوره‌های شکست، تهدیدات بیرونی و بن‌بست‌های سیاسی-اجتماعی بوده است. پس شگفت‌انگیز نیست که عرفان ایرانی از چنین غنایی برخوردار است، غنای عرفانی در ادبیات فارسی نشان می‌دهد که ما ایرانیان چه دردها و سختی‌هایی را در طول تاریخ متحمل شده‌ایم. از این رو، عرفان ایرانی در کنار اسلام ایرانی و دیگر مذاهب بخشی از هویت ما ایرانیان به شمار می‌رود.

تداوم و پیوستگی سیاسی

پادشاهی‌گرایی، مبنای اندیشه سیاسی در ایران است. به همین دلیل، هیچ کس در پی آن نبوده و نیست که بخواهد برای پادشاهی یک کانسپت ایدئولوژی بسازد. ایدئولوژی‌های سیاسی، اندیشه‌های پیشاپروژه یا سامانه‌های بر ساخته‌ای هستند که قرار است **در آینده**، یک پروژه معین سیاسی را به واقعیت تبدیل کنند، مانند سوسیالیسم، ناسیونالیسم، فاشیسم، نازیسم، فمینیسم و غیره. البته در حوزه‌های ادبیات و هنر تقریباً عکس آن صادق است، یعنی **پس از شکل‌گیری** یک جریان خاص هنری یا ادبی، مشخصه‌های آن در یک ساختار معین فکری یا اندیشگی بیان می‌شود، مانند امپرسیونیسم، رئالیسم، مدرنیسم و غیره. از این رو، تلاش برای ساختن «ایدئولوژی» برای یک سامانه سیاسی که از گذشته‌های دور وجود نداشته نه ضرورت داشته و نه ضرورت دارد. سامانه پادشاهی در قلمرو ایران باستان تا کنون در تمامی جلوه‌های ادبی، دینی، فرهنگی، معماری و آئینی و ... ایران جاری و آشکار است. این پیوستگی تاریخی با انقلاب اسلامی ۵۷ عملاً دچار اختلال شدید شد. «جمهوری ولایی» یک معجون زمان‌پیش از گذشته‌های دور و نزدیک است. منظور از گذشته‌های دور، دوره پس از ساسانیان، دوره خلفای عباسی، است. در مقاله «ایدئولوژی ایرانی و پایان آن»^۶ به این نکته چنین اشاره کردم:

... دربار خلفای عباسی هیچ تفاوتی با [دربار] شاهان ساسانی پیش از خود نداشت. آنها نیز به فره ایزدی مجهز شدند، پرده‌داری (حجاب / حاجب) را دوباره به راه انداختند و سبک و زندگی‌شان همان بود که شاهان ایرانی ساسانی داشتند، فقط با فنواژه‌های عربی به جای پارسیک. در این دوره بود که سوشیانت زرتشتی جای خود را به «مهدی / قائم» می‌دهد [۱]. و درست همین «قائم» چندین دهه بعد دارای یک شناسنامه و زندگی‌نامه می‌شود و اگرچه نام او «محمد بن حسن عسکری» است ولی نام «مهدی» که هم‌معنی سوشیانت است بر او نهاده می‌شود. ولی ایرانیان به همین بسنده نکردند بلکه اصول دین خودشان را در شیعه عباسی وارد کردند: توحید، نبوت، معاد + **عدل** (داد) و **امامت** [خلافت دارای فره ایزدی]. و در این دوره است که دوباره ایدئولوژی ایرانی به عنوان یک مجموعه کامل، ولی این بار در جامه **عربی-تشیع**، وارد صحنه می‌شود. «ایران را نمی‌توان طبق حقوق قبیله‌ای بدوی عرب‌ها اداره کرد. ایرانیان زیرک به ایده‌ها و پنداشت‌های کشورداری خود جامه عربی پوشاندند تا بدین وسیله جایگاه ارزشی آنها، در جامعه‌ای که حالا خود را عربی نشان می‌دهد، حفظ شود.»^۸ همه دعواها در آغاز قدرت‌گیری عرب‌های مسیحی به ویژه با عبدالملک مروان بر سر **مشروعیت دینی شاه** یا حاکم است. عبدالملک مروان خود را نماینده‌ی مسیح (یعنی خلیفه‌الله) می‌دانست یعنی خود را نماینده‌ی نماینده‌ی خدا (یعنی مسیح) می‌نگریست. این نوع مشروعیت نمی‌توانست با مشروعیت نهفته در ایدئولوژی ایرانی که شاه / حاکم نماینده **مستقیم** ایزد / خداست سازگار باشد. زیرا شاه یا حاکم ایران باید «**دادر ایزدی**» **DATWBR YYZTW** / باشد یعنی مستقیماً از نور و شکوه ایزدی برخوردار باشد. در حالی که عبدالملک مروان خود را نماینده‌ی مسیح می‌دانست یعنی نماینده‌ی نماینده‌ی خدا. و از آنجا که این نوع مشروعیت با طرز تفکر ایرانی ناسازگار بود به همین دلیل ایرانیان با تمام قدرت در برابرش صف‌آرایی کردند تا سرانجام توانستند قدرت را از مروانین (به اصطلاح مسلمانان بنی‌امیه) بگیرند و در دست کسانی بگذارند که ایدئولوژی ایرانی را می‌پذیرند و در عمل به کار می‌گیرند. بدین ترتیب «سرانجام بازسازی کامل الگوی حکومتی عصر ساسانی از طریق ایجاد مقام **امام** در طی خلافت مأمون در سده‌ی ۳ اسلامی به فرجام رسید.»^۹ خلاصه این که، **امام همان شاه با فره ایزدی** است که ایرانیان توانستند در دوره خلفای عباسی جا بیندازند.

این که خمینی در آغاز انقلاب از آیت‌الله به لقب **امام** مفتخر می‌شود یک چیز اتفاقی نبود و فی‌البداهه هم اختراع نشد. فنوازه‌ی ایدئولوژیک-سیاسی «امام» در زمان مأمون خلیفه عباسی جایگزین فره ایزدی شاهی گردیده بود. با این وجود، دوره امام خمینی، بیشتر یک دوره گذار بود و هنوز خیلی چیزها سر جای خودشان نبود. ولی دوره **خامنه‌ای**، دوره **رستاخیر** ایدئولوژی ایران باستانی در جامعه‌ی شیعه دوازده امامی است. اگرچه خامنه‌ای همانگونه که خودش گفته بود یک طلبه کوچک بود و خود را شایسته این مقام و جایگاه والا نمی‌دید، ولی ایدئولوژی‌ها می‌توانند مانند خدا از هیچ چیز بی‌بافرینند. به هر رو، طبق ایدئولوژی

^۶ <https://www.iran-emrooz.net/index.php/think/more/114215>

^۸ پُپ، فولکر: آغاز اسلام- از اوگاریت به سامره. ترجمه. ب. بی‌نیاز / انتشارات فروغ، آلمان-کلن، ۱۳۹۳. ص ۱۴۰-۱۴۱

^۹ پُپ، فولکر، همانجا، ص ۱۴۳

ایرانی می‌باید خامنه‌ای هر چه سریع‌تر به لقب امام (یعنی فره ایزدی) نیز مجهز می‌شد که چنین نیز شد. ولی شاید چنین چیزی در ایران ممکن نمی‌شد اگر ایدئولوژی شیعه دوازده امامی از جبل عامل [جنوب لبنان] و عراق در زمان صفویه وارد ایران نمی‌شد.^{۱۰} همان‌گونه که می‌بینیم گذشته محو نمی‌شود، بلکه در شرایط معین می‌تواند با ظرایف خاصی دوباره نمایان شود.

تداوم و تحول در تداوم

در این جا فقط روی تحول در تداوم سیاسی متمرکز می‌شویم و از تحول در تداوم زبانی و فرهنگی پرهیز می‌کنیم. دو عنصر بنیادی در تداوم سیاسی باید حذف شوند، زیرا شرایط تاریخی و فرهنگی کنونی ایران به چنان درجه‌ای از بلوغ و پختگی رسیده است که برای ورود به جهان مدرن مجبور است بقایای این دو عنصر را حذف و تحولی بزرگ در تداوم سیاسی ایرانشهری بوجود بیاورد:

(۱) فره ایزدی و (۲) حذف دین از حاکمیت

ریشه فره ایزدی به پیش از شکل‌گیری هخامنشیان برمی‌گردد. سرچشمه فره ایزدی در **میترائیسم** است یعنی زمانی که «خورشید» و به پیرو آن «نور»^{۱۱}، خدا بود. هیتی‌ها (هزاره دوم پیش از میلاد در آناتولی / خاتوشا در ترکیه کنونی) نخستین میتراگرایان بودند. این شناخت از طریق یافته‌های باستان‌شناسی مورد تأیید مورخان قرار گرفته است. از لحاظ زبانی آن‌ها نیز به خانواده هند و اروپایی تعلق داشتند. مهم‌ترین یافته از این دوره، نخستین پیمان صلح میان هیتی‌ها و مصریان (رامسس دوم) در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۲۵۹ پیش از میلاد رخ داد که به **پیمان جاویدان** یا پیمان مروارید شهرت دارد و با نشان میترا آراسته شده بود. میترا، خدا (خورشید) نبود بلکه **پرتویی** از نور خورشید / خدا بود. نکته تعیین‌کننده در این جاست: پرتویی از خدا [خورشید]. وظایف میترا روی زمین بود. همین «پرتویی از نور خدا / خورشید» بعدها در بسیاری از فرهنگ‌ها و بویژه فرهنگ ایرانی به «فره ایزدی» تبدیل گردید. آرام آرام در طول تاریخ، این «پرتو» به فره ایزدی پادشاهان استحاله یافت و مبنای پذیرفتگی اقتدار شاهان شد، یعنی شاهان نیز مانند میترا، پرتویی از نور [خدا/خورشید] هستند. فره ایزدی امروزه برای ایرانیان عملاً به یک استوره و افسانه تبدیل شده است، بویژه از زمانی که در شکل گم‌گدای الهی خود از زبان خامنه‌ای به امت اعلام گردید.

عنصر دوم که حتا - به نظر من - از فره ایزدی مهم‌تر است، اندیشه سیاسی در پادشاهی ایران است که با دین گره خورده بود. البته آمیزش دین و حاکمیت در تاریخ همه کشورها و مردمان وجود داشته یا دارد ولی در ایران از یک تاریخ غنی و فلسفه سیاسی برخوردار است که سده‌ها پیش از اسلام در متن و بافت قلمرو ایران جاری بود و پس از اسلام نیز به بقای خود ادامه داد:

امیر اسماعیل سامانی هنگام فتح خراسان به پهلوان لشکر خود گفت: از دین هیچ نگه‌دارنده‌تر نیست و هیچ بنایی از داد استوارتر نه. این سخن، گفتار اردشیر پاپکان را در ذهن تداعی می‌کند که در وصیت به پسر خود شاپور گفت: «بدانید که دین و شهریاری دو برادر توأمند که هیچ یک بی‌همزاد خود نتواند سر پا بایستد. دین بنیاد و ستون شاهی بوده و پس از آن شهریاری نگهبان دین شده است. پس شهریاری ناچار به بنیاد خود نیاز دارد و دین به نگهبان خود. زیرا آن‌چه نگهبانی ندارد، تباه است، و آن‌چه بنیادی ندارد، ویران.»^{۱۲}

این فلسفه سیاسی مبنای پادشاهی در ایران بوده است که امروزه به یک زائده مزاحم در پیکر ایرانشهری عمل می‌کند. و زمان آن رسیده که حاکمیت و دین را قید و بند یکدیگر آزاد سازیم. از این رو، ما پادشاهی‌خواهان پارلمانی بر **تحول در تداوم** تأکید داریم و ضرورت تاریخی حذف این دو اندام زائد سیاسی (فره ایزدی، و پیوند دین با حاکمیت) از پیکر سیاسی ایران را در دستور کار خود قرار داده‌ایم. این بخشی از مانیفست سیاسی ماست که در آینده جنبه‌های دیگری از آن را روشن خواهیم ساخت.

بخش سوم: مناسبات دولت (State / Staat) با نهادهای دینی در پادشاهی پارلمانی

بخش چهارم: درباره آزادی‌های سیاسی و الغای قانون اعدام

بخش پنجم: دو محور استراتژیک در کنار توسعه اقتصادی: محیط زیست و میراث فرهنگی

بخش شش: چرا گزینه پادشاهی پارلمانی بهتر از جمهوری است

^{۱۰} برای آگاهی بیشتر به مقاله «از محقق کرکی تا خمینی» رجوع کنید: <https://www.kandokav.net/?p=623>

^{۱۱} در قرآن ۴۳ بار واژه نور در قرآن آمده است و نور و خدا یکی هستند.

^{۱۲} ناجی، محمد رضا: فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان. ص ۳۳، تهران ۱۳۸۶، انتشارات امیرکبیر. نقل قول نسبت داده شده به اردشیر از «عهد اردشیر» است. دکتر احمد تفضلی در «تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام» می‌نویسد: «عهد اردشیر رساله‌ای است متضمن وصایای سیاسی اردشیر به شاهان ایرانی که پس از او به پادشاهی می‌رسند و در آن اندرزهایی را آورده که به کار بستن آن‌ها، به زعم او، در اداره مملکت لازم است. ... اصل پهلوی متن عهد اردشیر از میان رفته، اما چند نسخه از ترجمه عربی آن در دست است.» ص ۲۱۵